



جبهه ملی

ارگان نیروهای ملی ایران

سرمقاله

پرستو فروهر

هوشنگ کردستانی

من بار تو را به هیچکس نسپارم

این داغِ سمران را به زمین نگذارم

افتادم اگر، دوباره می می خیزم

افتاد اگر، دوباره بر می دارم

منیره طه

آغاز می کنم با یاد عزیز یکایک آنهایی که به جرم دگراندیشی و تلاش در راه استقرار آزادی در ایران در پستوی کوجه ای، چهاردیوار خانه ای یا فضای سرد سلولی زیر ضربه های وحشیانهٔ مأموران امنیتی جان دادند و با یاد گرامی و کیل زندانیم دکتر ناصر زرافشان که پایداریش در دفاع از حقوق این قربانیان مایه افتخار من است.

۸ سال پیش غروب یکشنبه یکم آذر، وقتی به عادت روزهای یکشنبه به همراه دو پسر من منتظر تلفن پدر و مادرم بودم، خبر قتل شان را از زبان دوستی میان حق هق گریه اش شنیدم. از آن ساعت های غروب هیچ خاطره واضحی ندارم. تصویرهای درد مثل آینه های شکسته رویهم افتاده اند.

قامت بلند برادرم، یاد آور پدر که در چهارچوب تنگ در ایستاده بود و مشت های گره شده اش از دو سو بر چوب می کوفت و پسرکم که از ابتدا تا انتهای راهرو می رفت و بر می گشت، نگاه خردسالش را از پشت اشکها به پیش می انداخت و دوباره و دوباره می پرسید پس این مردم کجا بودند. صدای مکرر زنگ تلفن که به فغان و هق هق گریه ختم می شد.

بقیه در ص ۵

نوروزتان پیروز

ایران سرزمین ما، بدلیل قرار داشتن در چهارراه تقاطع شرق و غرب در درازای گذشته طولانی خود بارها با شکست ها و پیروزیهایی روبرو بوده است.

در این نوشتار قصد بیان پیروزیها نیست که بیان آن هنگامی به ملتی دست می دهد که در شرایط ناگوار وضعیت تاریخی قرار و نیاز روانی به تکرار و یادآوری دوران های بزرگی و عظمت ملی خود دارد. از این رو ما قصد بیان پیروزیهای افتخار آمیز ملی را که می تواند باعث گریز و فراموش کردن شرائط ناگوار کنونی مان گردد - نداریم و تنها به این مهم می پردازیم که ما ایرانیان در درازای تاریخ چندین هزارساله مان، در رویارویی با شکست های نظامی و سیاسی، برای رهایی و حفظ هویت ملی و پابان دادن به برتری بیگانه همواره در دو جبهه نظامی و فرهنگی به پیکار ادامه داده و برای رسیدن به استقلال در برابر بیگانه پایداری و ایستادگی کرده ایم و آنگاه که پیکارهای نظامی نتوانسته به پیروزی قاطع بیانجامد، مبارزه فرهنگی بوده که نه تنها در ماندگاری و تداوم تاریخ و ملیت، ما را یاری داده بلکه به اتفاق زبان، آئین ها، سنت ها و آداب و رسوم ملی سنگرها و جان پناه هایی بوده اند که ملت در پناه آنها شکست ها و خفت های نظامی را به پیروزیهای ملی تبدیل کرده و اجازه نداده این رویدادهای دردناک تاریخی ما را به عنوان یک ملت از صحنه تاریخ حذف نماید.

نوروز یکی از این جشن های ایرانیان بلکه بزرگترین آنهاست که نه تنها در محدوده جغرافیای سیاسی کنونی ایران مردم به استقبال آن رفته و آیین های آنرا بزرگ و بقیه در ص ۸

در این شماره می خوانید:

- نوروزتان پیروز
- به یاد فروهرها
- گزارش ویژه چهلمین سالروز درگذشت مصدق بزرگ
- روابط عمومی حزب ملت ایران
- گزارش همایش روز جهانی زن در شهر مونیخ
- اطلاعیه شماره ۱ فرهنگیان
- پیام های نوروزی خسرو سیف و کانون نویسندگان ایران
- غنچه های نیمه باز از هوشنگ ابتهاج «سایه»

پاینده ایران

ای آفریدگار پاک

نورا پرستش می کنم و از تو یاری می جویم

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

گزارش ویژه چهلمین سالروز درگذشت
مصدق بزرگ در احمد آباد

روز دوشنبه چهاردهم اسفند ماه ۱۳۸۵ از سوی هیات امنای قلعه احمد آباد که از شخصیت‌های ملی و فعالان سیاسی و رهروان راه مصدق تشکیل شده است، آیین بزرگداشتی همچون همه سالهای پیش، در برخورد هنگامی با چهلمین سالروز درگذشت مصدق بزرگ در روستای احمد آباد بر پا شد.

گروه گروه شرکت کنندگان و وفاداران به راه مصدق، این آموزگار مبارزات بر حق ملت‌های در بند استعمار و استبداد، با چهره‌های مضموم و دسته‌های گل یکی پس از دیگری وارد قلعه شدند.

نخستین گروه همچون هر سال، شماری از وابستگان و هموندان حزب ملت ایران بودند که با دسته‌گلی که با آرم حزب ملت ایران تزیین شده بود در پیشاپیش، وارد قلعه شده و پس از فاتحه خوانی و گل‌گذاری بر آرامگاه، در محوطه قلعه، کنار خسروسیف، دبیر حزب، که از بامداد برای آماده سازی و هماهنگی در قلعه بسر می برد، جای گرفتند. اندکی بعد شماری از هموندان نهضت آزادی و جاما، با دسته‌های گل، سپس گروه مجله ایران فردا و گروه جبهه ملی ایران با دسته‌گلی تزیین شده با پرچم ایران و همچنین دانشجویان و جوانان از نقاط مختلف میهن به قلعه وارد شدند.

اواسط برنامه جمع زیادی از دانشجویان دفتر تحکیم وحدت، سرودخوانان به حضرات پیوستند.

در بین انبوه حضرات که از جوانان و سالخوردگان تشکیل شده بود، حضور چهره‌های سیاسی - ملی و فعالان دانشجویی و فرهنگی چشمگیر بود. از آن جمله می توان به احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس عزت الله سحابی، خسروسیف، حسین شاه حسینی، ادیب برومند، مهندس عباس امیر انتظام، مهندس علی اکبر معین فر، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس هاشم صباغیان، مهندس حاج قاسمعلی، دکتر بهروز برومند، دکتر نظام الدین قهاری، عیسی خان حانمی، مهندس حسین شاه اویسی، مهندس کورش زعیم، مهندس بهرام نمازی، فرزین مخبر، اسماعیل فراهانی، عبدالله مومنی، مهندس محمود زندیان، محمد بسته نگار، رشید مظفری سر دشتی، حسین مجاهد، دکتر ابولقاسم فروزان و دکتر محمود مصدق نوه زنده یاد مصدق بزرگ و از چهره‌های جوان به مهندس اشکان رضوی، مهرداد سیدعسگری، مازیار اصلاتی، دکتر علی حاج قاسمعلی، حنیف یزدانی، سعید حبیبی، فرید

هاشمی، علی هنری، تیرداد بنکدار و مهندس آرش رحمانی اشاره نمود.

این آیین با خواندن آیاتی از قرآن مجید آغاز شد. آقای حسین سکاکی از مبارزان دیر پای نهضت ملی و رهروی مصدق و از هموندان نیروی سوم، اجرای برنامه را بر عهده داشت. وی با یاد از دوستان تازه گذشته همچون دکتر اصغر پارسا سخنگوی فراکسیون نهضت ملی و یکی از رهروان صدیق نهضت ملی و راه مصدق که تا آخرین لحظه‌ی زندگی بر اعتقاد خویش پای می فشرد، جواد مادر شاهی عضو هیات متولیان احمد آباد که با تمام وجود به مصدق و نهضت ملی عشق می ورزید و حسن خرمشاهی از مبارزان راه مصدق و همچنین مهندس نظام الدین موحد از حزب ایران، برنامه بزرگداشت را اعلام نمود. دکتر محمود مصدق با تشکر از خانمها و آقایان مطالبی در مورد قلعه احمد آباد بیان نمودند. آقایان مهندس عزت الله سحابی و مهندس حسین شاه اویسی از سوی هیات امنای به عنوان سخنرانان مراسم برگزیده شده بودند. مهندس حسین شاه اویسی از مبارزان راه استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی عضو شورای مرکزی حزب ملت ایران سخنان خود را زیر عنوان «**جستاری از مشروطه ایرانی تا مصدق بزرگ**» ابراز داشتند و در ادامه گفتند «**اکنون پس از پنجاه و سه سال، بزرگانی در سیاست جهان بر این باورند، بن بست کنونی جهان در خاورمیانه معلول سرنگون کردن حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق است**» ایشان اضافه نمودند: «(برای هم بستگی ملی باید به بستر تاریخی و فرهنگی مشترکی که حقوق همه اقوام ایرانی را در بر داشته باشد روی آوریم.)» سخنان مهندس شاه اویسی بارها از سوی حضرات با تشویق و دست زدنهای پر شور روبرو شد.

سپس شعری از حمید مصدق در باره پیشوا، توسط یک دانشجو به نام سرکار خانم جمشیدی خوانده شد.

آن گاه آقای مهندس عزت الله سحابی مبارزی از رهروان راه استقلال و آزادی ایران، تحلیلی جامع از اوضاع سیاسی قبل از ۲۸ مرداد ارائه نمودند که می توان از آن میان به چگونگی مسأله‌ی رفراندوم که تصمیمی به حق و بجا بود، اشاره کرد.

در پایان آقای حسین شاه حسینی طی سخنانی از حضور علاقمندان در احمد آباد سپاسگزاری کردند. مراسم با تشویق حضرات همراه با سرود ای ایران خاتمه یافت.

در این مراسم حضور ماموران امنیتی و انتظامی چشمگیر بود. این آیین که در ساعت ۱۰/۳۰ دقیقه آغاز شده بود، در ساعت ۱۲/۳۰ در کمال نظم و آرامش خاتمه یافت و حضرات که از شهرهای مختلف برای تجدید پیمان با مصدق و راه او آمده بودند، با اتوبوسها و خودروهای شخصی به شهرهای خود بازگشتند.

روابط عمومی حزب ملت ایران
تهران، شامگاه ۱۴ اسفند ۱۳۸۵ خورشیدی

من بار تو را به هیچکس نسپارم

بقیه از ص ۶

چرا به یاد می آورم. چرا ای درد زنده می دارم؟

چرایی و حقایق نه در نتیجه عمل که در وجود همین عمل تکرار است. در صیقل حافظه جمعی و در عصیانی که در تکرار این درد، دوباره و دوباره زایش می یابد.

برای من تنها دست مایه ای که ملموس می ماند خود این عصیان است. سر باز زدن از پذیرش چارچوبهای تحمیلی قدرت و قرائت های حکومتی از واژه ها و مفهوم ها.

همین عصیان است که درد را به تسلائی دروغین زمان نمی سپارد. زمان تسلائی بر این درد نیست زیرا که به ذات خویش فاصله ای میان ما و فاجعه ایجاد نمی کند. تنها دگرگونی می تواند آغاز ایجاد این فاصله باشد. تنها آن هنگام می توان گفت که در راستای التیام گام بر می داریم که چهارچوبهای حاکم و شرایط فکری عملی پدید آورنده جنایت رو به تغییر باشد و تا آن هنگام ما حتی ذره ای از فاجعه دور نشده ایم.

تا آن هنگام راه هر چقدر که طولانی، هر چقدر که مسدود، تنها تعهدی که می تواند ما را از همسویی با سیر بی تفاوتی و بوجی آن همدستی پنهان با حرکت قدرت جنایتگر دور بدارد، مکرر بیان فاجعه است.

در خانه مان آنجا که قتلگاه پدر و مادرم است. در ورودی را که باز می کنم، در انتهای راهرو گذرگاه پله، تصویر بزرگی از پدرم چشم بر من می دوزد. این تصویر را دوستی در گریه، شب قتل او کشیده است. این تصویر را کسانی بدوش کشیدند. آن روزی که تابوتهایشان روی هزاران دست تا میدان بهارستان رفت. آن روز این تصویر کنار درختی در گورستان شاهد آن دو شد و از آن روز بر دیوار این خانه تکیه داده و نظاره می کند.

در این ۸ سال این تصویر همدم تنهایی من در این خانه بوده است. در مقابلش که مانند پدرم از من بلندتر است ایستاده ام و به تمنا از او خواسته ام که لحظه ای از حضور پدر را به من ارزانی کند. از درون تصویر آن نگاه هزار توی تو را این پدر می بینم که هر بار به گونه ای سبک سنگین می کنی، گاه پرده شوخ طبیعی ات به چشمهایت کشیده و انگار به چرخ روزگار طعنه می زنی، گاه سختگیر می شوی و گاهی انگار سایه رضایتی بر چشمهایت می نشیند که چه لحظه های عزیز است.

پاییز امسال اما هر چه ساعتها به این تصویر چشم دوختم نگاهت را باز نیافتم و مادرم، او که همواره واسطه ای بود میان سختگیری تو و توانها و ناتوانیهای ما، انگار بکلی کوچ کرده است. دیگر دستم به او نمی رسد. آیا روزی باز می گردی، در آن روز که همیشه به آن باور داشتی، که شعرش می سرودی، فریادش می زدی. آن روز بزرگ آزادی، روی آبادی ایران که در حضور تو دست یافتنی بود. آیا آن روز تو دست یافتنی می شوی؟ در تالو گرم نوری بر می تابی یا با دست نسیمی بر من نوازش می کنی و یا در فریاد شادی مردمان دوباره می شنومت؟ آیا آن روز رحمت وجودت را بر ما می باری؟ آن روز باز می گردی. به یقین می دانم و تا آن روز شاید ما را شایسته وجود تو نیست. پس تا آن هنگام دردت عزیزت می دارم. *

پیام نوروزی

هم میهنان

نوروز جشن زایش طبیعت را همچون نیاکان پاک نهادمان گرامی می داریم.

بشود که سال نو خورشیدی سالی باشد که در طی آن همه ما با باور به قدرت جمعی در پی احقاق حقوق انسانی مان باشیم. و به تبعیض های جنسی، قومی و ... پایان بخشیم.

بشود که با پذیرش مسئولیت های انسانی و تاریخی خود آن کنیم که آیندگان از ما به عنوان پدران و مادرانی نیکو نهاد و آینده نگر یاد کنند.

همچنان که ما امروز آنچه را که مایه سرافرازی مان در میان ملت هاست از نیاکان خود به میراث داریم بکشیم که تا فرزندان مان که پس از ما در پهنه این سرزمین خواهند زیست، از ما نیکی و سرافرازی به میراث برند نه آنچه را که شایسته مقام آدمی نیست.

بشود که سال نو سال کنار نهادن جاه طلبی های شخصی و پی گرفتن خواسته های همگانی باشد.

بشود که سال نو در سایه همت ما سال آزادی باشد.

هم میهنان

بکشیم با درک شرایط حساس کنونی کشور ما که برآمده از ندانم کاری و ناتوانی کاربدستان است، آزادی ها و حقوق خود را در تمام زمینه ها بازگردانیم.

باشد که ایران چون روزهای پرشکوه اش با اقتدار کامل بر تارک جهان بدرخشد.

چنین باد فروردین ۱۳۸۶، خسرو سیف، تهران

**

بهاران خجسته باد

مردم آزاده ایران!

فرارسیدن نوروز شکوهمند را با قلبی سرشار از امید و آرزوی بهروزی به شما شادباش می گویم.

در سال گذشته نیز همچون سال های پیشین، کانون نویسندگان ایران، اهل قلم، روزنامه نگاران، زنان، وبلاگ نویسندگان فعالان کارگری و اجتماعی برای به دست آوردن ابتدایی ترین حقوق انسانی خود کوشیدند، اما با بدترین و غیر انسانی ترین برخوردها از سوی مقامات حکومتی روبرو شدند: مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران به سبب مخالفت عاملان سانسور و حذف فرهنگی، برای چهارمین سال نیز برگزار نشد. به دنبال تشدید سانسور، کتاب های بسیاری در زمینه های گوناگون فرهنگی و ادبی در محاق سانسور ماند. برخی از اعضای کانون نویسندگان در کوچ و خیابان مورد هجوم و ضرب و شتم شدید مزدوران قرار گرفتند. نقض حقوق بشر با مرگ چند زندانی سیاسی در زندان، ابعاد دیگری پیدا کرد. اعتراض های به حق کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان، پرستاران و کتابداران هر کدام به روشی بی رحمانه سرکوب و اعضای فعال آن ها دستگیر، دادگاهی یا پیکار شدند. برای نخستین بار اصطلاح "دانشجوی ستاره دار" به فرهنگ اجتماعی ما راه یافت. اجرای احکام اعدام فزونی گرفت و هر روز خبر تشکیل دادگاه های فعالان اجتماعی، ستون هایی از روزنامه ها را به خود اختصاص داد.

مردم آزاده ایران!

کانون نویسندگان ایران در آستانه سال نو برای چندمین بار بر حق آزادی اندیشه و بیان که از مهم ترین حقوق طبیعی و انسانی است پای می فشارد و می خواهد هیچ فرد یا گروهی به دلیل بیان اندیشه و فعالیت اجتماعی و سیاسی مورد آزار و اذیت قرار نگردد و زندانی و اعدام نشود. افزون بر این، کانون خواستار آزادی بی قید و شرط تشکیل اجتماعات است.

کانون نویسندگان ایران امیدوار است قبل از فرا رسیدن سال نو، با پایان یافتن دوران محکومیت ناصر زرافشان این عضو کانون به جمع خانواده و دوستان ببینند. هم چنین خواهان آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی است.

کانون نویسندگان ایران امیدوار است سال نو، سال آزادی، شادی و رهایی از قید و بندهای تعصب آمیز باشد تا همگان بتوانند با برخورداری از تمامی حقوق انسانی در صلح و امنیت، ایامی پر بار داشته باشند. کانون نویسندگان ایران، اسفند ۱۳۸۵

جبهه ملی خواهان نظامی است که تضمین کننده حقوق شهروندان باشد

مهدوی مسئول سازمان جوانان جبهه ملی ایران خارج از کشور سخنرانی ایراد کردند.

گزارش همایش روز جهانی زن در ۳ مارس ۲۰۰۷ آلمان - مونیخ



به مناسبت روز جهانی زن در تاریخ ۳ مارس ۲۰۰۷ جمعیت آزادیخواهان ایران - سازمان جوانان جبهه ملی ایران - حزب مشروطه ایران شاخه مونیخ - سازمان جوانان ایران آزاده جبهه ملی ایران خارج از کشور و انجمن زندگی کن و بگذار زندگی کنند، مراسمی با حضور جمعی از ایرانیان مقیم مونیخ در شهر مونیخ برگزار نمودند.



حشمت رئیسی فعال جنبش چپ کارگری



این مراسم با گرامیداشت مقام زن و نیز نمایش گوشه هایی از نقض حقوق زن و واقعیت های تلخ جاری بر وضعیت زن در ایران، برگزار گردید:

سپس خوش آمدگویی توسط آقای مهندس هارون مهدوی از جبهه ملی و سازمان حقوق بشری «زندگی کن و بگذار زندگی کنند» انجام گردید.

انجام مراسم سیاسی - فرهنگی بشرح زیر انجام گردید:

۱- سرود ملی ای ایران ای مرز پر گوهر
۲- خواندن شعر (من یک زنم) توسط خانم زهره شجاعی
۳- سخنرانی خانم آلیس آواکیمیان در باره تاریخچه روز جهانی زن و بررسی وضعیت زنان در ایران
۴- نمایش کلیپ (حرکت)، مبارزات زنان برای آزادی و برابری

۵- سخنرانی آقای مهندس هوشنگ کردستانی از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران خارج از کشور در باره گرامیداشت مقام زن و تحلیلی اجمالی از شرایط بحرانی ایران و نقش ایوزسیون خارج از کشور
۶- خواندن متن، (چرا من زن شدم) توسط خانم زهرا صداقت

۷- سخنرانی آقای حشمت رئیسی فعال جنبش چپ کارگری، که ضمن تبریک روز جهانی زن، به مثابه گردان بزرگ و قدرتمند مبارزه برای صلح و آزادی و برابری و عدالت اجتماعی و بحثی تحلیلی در باره زنان خشونت سالار نیستند

۸- در پایان برنامه ضمن قدردانی از کسانی که در برگزاری این برنامه همکاری نمودند، آقای دکتر ساسان هارون



مهندس هوشنگ کردستانی

لازم به ذکر است که تمام این برنامه به همت آقای داوود کاظمیه از طریق پالنالک از اتاق انجمن سخن مستقیماً پخش گردید.

تهیه و تنظیم گزارش: خسرو خواجه نوری (دفتر مرکزی سازمان جوانان جبهه ملی ایران خارج از کشور)

جبهه ملی از برابری حقوق زن و مرد دفاع می کند

من بار تو را به هیچکس نسپارم

بقیه از ص ۱

حالا که پس از ۸ سال به آن غروب یکشنبه فکر می کنم تکه تکه دانسته ها و دیده هایم کنار هم می نشینند و مرا به آن خانه و قتلگاه می برند. تصویر پدرم را می بینم که روی آن صندلی در اطاق کار، در سکوت مرگش نشسته، همان تصویری که روزی بازپرس به من نشان داده بود و هر چه اصرار کردم به من نداد و بعدها گفتند که به همراه بقیه عکس ها و فیلم هایی که از صحنه قتل گرفته اند گم شده است. او سر به بالا دارد، چشمهایش بسته و لبهایش انگار به کلام مهمی باز مانده است. بازوانش را به عقب کشیده اند و دستهایش در دو سوی صندلی آویزان شده است. چشم به او دوخته ام که اعترافات قاتلانش در ذهنم تکرار می شود. یکی از برادران بازوی چپش را از پشت گرفت، برادر دیگری بازوی راستش را از پشت گرفت، برادر دیگر دست بر دهانش نهاد و طبق دستور ضربه های کارد را بر سینه اش زد.

همان ضربه های کاردی که در پزشکی قانونی از من مخفی می کردند که سرانجام به اصرار دیدم. همان ها که توان شمردنشان را نداشتم و در گزارشی که بدستم دادند فهرست شده بود با اندازه و عمقشان در سینه پدرم، صدای کشیدن پایه های صندلی را زیر سنگینی مرگش می شنوم که رو به قبله می چرخاندند.

تصویر پدرم محو می شود روی این صندلی که تنها تکه خشک شده ای از خونش بر آن باقی است زیر نوار باریکی از پرچم ایران، عصایش را که از دستش افتاده به این صندلی رو به قبله جایی تکیه می دهم و آنچه در آن پرونده خوانده ام دوباره در ذهنم پُتک می زند که با نام یازها زده اند، دیدند تکان می خورد، دوباره و دوباره زده اند.

مادرم زیر این پرچم، پشت عکس دور و دورتر شده و چشم های من دیگر جز تصویر آن زخم های چاه گونه بر سینه اش را نمی بیند. روی آن برانکار، کنار پدرم در حیاط پزشکی قانونی نهران خوابیده، صورتش سردی سردخانه دارد و خشکی موهای سپیدش زیر دستهای من نرم نمی شود. آنقدر اصرار می کنم تا دست مأموری پارچه روی سرش را تنها لحظه ای بالا می برد. سر خم می کنم به زیر این پارچه تا چشم بدوزم به جنایت محض. از آغوش گرم مادرم تنها حفره های زخم مانده.

وقتی امروز یکم آذر ۷۷ را به یاد می آورم، مأموران مادرم را با آن دستهای خشکشان روی یک برانکار می گذارند و به سرعت از پله ها پایین می برند. در اطاق کنار برانکار را روی زمین می گذارند. پدرم را از روی آن صندلی رو به قبله بلند کرده و بر زمین گذاشته اند. انگار درون دیده سرخی از خونش خوابیده. بلندش می کنند و روی همان برانکار روی مادرم می گذارند.

مأموران، درون حیاط و سراسر کوچه را پر از خشونت حضورشان کرده اند. هُل می دهند، کتک می زنند و راه باز می کنند تا این دو جسد را از این خانه ببرند. مادر بزرگم می لرزد، سر سفره شام از اخبار تلویزیون شنیده که دختر و دامادش به قتل رسیده اند، سراسیمه آمده و دستهای لرزانش را از لابلای صف مأموران دراز کرده که حتی برای نوازش به موهای دخترش نمی رسد. وقتی امروز به یکم آذر

۷۷ می اندیشم دست مأموری در حیاط خانه را باز می کند. ۷ روز پس از قتل، برادر و من را به خانه راه داده اند. جای خالی پدر و مادرم روی پله کنار حیاط که به بیش از من می ایستادند حفره ابدی کنده است. بالا تا پله در خانه را که باز می کنم غارت و جنایت دود می کشد. انگار گردابی از تطاول دهان باز کرده و تلنباری از کاغذها و کتابها. قفسه های باز و صندلی های واژگون بر جای نهاده.

روی زمین اتاق کار زیر انبوه کاغذها، کنار آن صندلی رو به قبله که شریان خون به آن نقش بسته عصای پدرم را افتاده به صندلی تکیه می دهم.

من می مانم در این قتلگاه که سکوتش فریاد مرگ عزیزانم را پژواک می دهد در این خانه غارت شده.

یک آذر ۷۷ یک روز نیست، حضور بی انقطاع جنایت است. زمان را چگونه درک می کنیم. اگر زمان فاصله میان قتل هاست در راهی که می رویم، چه راهی طی شده در درازای این هشت سال؟

نگاهی به سیر آنچه در این سالها گذشت، آنچه کرده ام درک تلفی از همه درمان برایم به همراه دارد.

پاییز ۷۷، قتل پیروز دوانی، مجید شریف، داریوش و پروانه فروهر، ابراهیم و کارون حاجی زاده، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده.

این فصل را می توان بی شک نقطه اوجی در واکنش مردمی در دفاع از حقوق دگراندیشان بر ایران دانست. در این روزهای تلخ علی رغم ترس و وجدان زخم خورده ملت بانگ اعتراض برآورد و شرمسار از ستمی که به دگراندیشان در ایران رفته بود پرچم دادخواهی برافراشت، ابعاد اعتراض شکست و از کردارهای محدود، به درون توده مردم در خیابانهای جای های ایران کشیده شد. این تلاش همه گیر مردمی با اعتراض در سطح جهانی همراه شد و سبب گشت که دستگاه حاکمه در اطلاعیه ای رسمی اعلام کند که در اجرای این جنایتها مأموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی مسئول بوده اند و این ضجه ای بود بر داوری عمومی که از همان ابتدای پخش خبر این قتل ها انگشت اتهام بسوی اهرم های قدرت نشانه کرده بود.

این اعتراف رسمی در ابتدا موجی از خوشبینی در میان بخش بزرگی از ایرانیان و به ویژه محافل بین المللی پدید آورد که با افشای کامل حقایق در مورد این جنایت ها بافت خشونت تنیده در نهادهای حکومتی در ایران رسوا و قطع خواهد شد.

اگر چه که در همان اطلاعیه روشن بود که در صدد هستند مجریان این جنایت ها را به چند مأمور خودسر و برداشتهای نادرست آنان محدود جلوه دهند. اما جامعه ایرانی قانع به این توضیح نبود و از تلاش برای آشکار شدن ابعاد اصلی این جنایت ها باز نایساد. تلاش های پیگیرانه مطبوعات در ایران که آزادیهای نسبی بدست آورده بودند و دگراندیشان در داخل و خارج از ایران در این راستا بود که ابعاد و خط و ربط فکری و سازمانی این جنایت ها را افشا کنند و مسئولان را به پاسخگویی وا دارند.

اما مسئولان قضایی پرونده قتلهای سیاسی پاییز ۷۷ که محدود به قتل داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده شده بود، از همان ابتدا روند تحقیقات را زیر

بقیه در ص ۶

قربانیان این قتل‌ها. چه تفاوتی میان امروز و ۸ سال پیش، آیا تمامی آنچه که گفتیم و کردیم ما را حتی قدمی از نقطه آغاز فاجعه دور کرده است؟ آیا تمامی آنچه که ما کردیم در کفه ترازو و درمقابل واقعیت این جنایت‌ها وزنی می‌آفریند؟

از آن فریاد «داد خواهیم این بیداد را» جز جمله مرور شده‌ای چه مانده است. بارها و بارها در طی این سالها از خود پرسیده‌ام چرا تلفن می‌کنی؟ چرا می‌روی؟ چرا منتظر می‌نشینی؟ چرا با اینان حرف می‌زنی؟ چرا به حرفشان گوش می‌دهی؟ چرا بغضت را می‌خوری تا توان پاسخ سیاسی؟ چرا بدون پاسخ به خانه بر می‌گردی؟ تا دوباره تلفن کنی؛ تا دوباره بروی و تا دوباره منتظر بنشینی؛ تا دوباره بغضت فروخوری و هر بار بغض فرو خوردم و به خود نهیب زدم که باید به رخشان کشید که این وظیفه‌شان است که انجام نمی‌دهند. باید به رخشان کشید که بر مسند قدرت نشسته‌اند نه به پشتوانه انجام وظیفه‌شان در برابر مردم که مدتی به زور قدرت تسخیر کرده‌شان. که باید جنایت را به تمام گفت و به رخشان کشید. اما آیا ذره‌ای از این رخ کشیدن‌ها، روشنگری‌ها ارزشی ما شد؟ در این دور تکرار از آن ما بوده و قدرت در دست آنان باقی مانده است. سالهاست که به خود نهیب می‌زنم که باید راهکردهای عقلانی یافت برای خلاصی از تنگناهای خشن تا شاید بتوان بن بست‌ها را شکست.

ولی آیا در انتهای هیچ بن بست‌ی روزنه‌ای یافته‌ام؟

وقتی که این راهکردهای عقلانی به سختی به دست آمده‌ام و به پافشاری حفظ کرده‌ام دوباره و دوباره و در تکرار خویش شاید همواره به بن بست انجامید چگونه می‌توانم از حرکت سخن گویم. با چه میزانی تفلاهایم را ارزیابی کنم. حرف بر سر خستگی از تکرار نیست، بلکه بررسی برهنه این دور این تکرار است. یافتن پاسخی برای این پرسش خوره وار که در این تکرار آیا قدمی، حتی قدمی از درجا زدن دور شده‌ام؟

به گمان من این سئوالاتی است که امروزه در جامعه ما زیر پوست بسیاری از کنش‌ها و بی‌کنشی‌ها خود را نشان می‌دهد. در مقاله‌ای به قلم یکی از شرکت‌کنندگان مراسم ممنوع شده یکم آذر امسال خواندم که: «چند سال پیش اگر بود عصبانی می‌شدیم، کف بر دهان می‌آوردیم و اعتراض می‌کردیم اما امسال با زهرخندی بربل مدتی در اطراف خیابان هدایت پرسه زدیم، به مأموران متلکی گفتیم و توهینی شنیدیم و بازگشتیم.» این شرح قابل تأملی است و نشانگر بن بست ذهنی و عملی است که بخش بزرگی از ما به ویژه آنان که در ایران زندگی می‌کنند هستی اجتماعی خویش را در آن باز می‌یابند. باور به تأثیرگذاری خویش در حیطه زندگی اجتماعی رنگ باخته است و این قدرت حاکم است که چهارچوبهای حرکتی و زیستی مردم را یکطرفه تعیین می‌کند.

در دایره تنگی گرفتار آمده‌ایم. در دایره تنگی گرفتار آمده‌ایم. سالهاست که می‌گویم، تکرار فاجعه می‌کنم. اما دیگر در پایان متن، پایان گفته‌ها، آنجا که به عادت جای امید به آینده است، آنجا که باید نوید فردای بهتری داد، آنجا که حفره پرشده درد مشترک ما به سوی آینده تغییر شریانی باز می‌کند، باور از قلم جاری نمی‌شود. کلمات تبدیل به کلیشه‌ای می‌شوند از خودشان همتای خط خوردگی

تلاش خود را چگونه محک می‌زنیم و چگونه با این واقعیت که دست و پای اثرگذاریمان بریده است روبرو می‌شویم؟ تا لحظه سنگین این دریافت چگونه تا می‌کنیم؟ با عصیانی که این دریافت همراه دارد چه کنیم؟ این عصیان درونی چه نماد بیرونی می‌یابد؟ اگر امروز با بررسی این روند ۸ ساله به این نتیجه تلخ می‌رسیم که تلاش‌ها و امیدهایم در صحنه دایره بسته‌ای گرفتار است. پس چرا می‌گویم و دوباره با تمام وجود، جان به سایش این تکرار می‌سپارم؟

بقیه در ص ۳

من یار تو را به هیچکس نسپارم

بقیه از ص ۵

پوشش حفظ امنیت ملی از افکار عمومی و حتی از ما بازماندگان قربانیان و وکلایمان مخفی داشتند و همزمان به ضد و نقیص گویی‌ها پرداختند که تنها هدفش خاموش کردن عطفش حقیقت‌یابی و دادخواهی عمومی بود.

سرانجام پس از نزدیک به دو سال کشمکش‌های پشت پرده صاحبان قدرت اعلام پایان تحقیقات و تشکیل دادگاه در شرایطی انجام شد که اندک آزادیهای مطبوعات محدود شده بود و در پی یورشهای یبایی به معترضان جو ترس خوردگی بیش از پیش مسلط بود.

این شرایط زمینه آماده‌ای بود تا با تحمیل برداشتی تحریف آمیز و محدود کننده از گستره و عمق این جنایت‌ها نمایشی زیر نام دادرسی به صحنه آورند.

در طی این دو سال بارها و بارها به ایران رفتیم. ساعتها در انتظار وقت ملاقات در دفتر مسئولان پی در پی در حال تئیسیر پرونده نشستیم. اگر وقت ملاقات دادند پاسخی ندادند و جواب سئوالهای ما را به وعده روز پایان تحقیقات حواله کردند، تا سرانجام پرونده‌ای سراپا نقص و ساختگی به ما دادند با مهلت ۱۰ روزه‌ای برای خواندن.

روز نخست که برای اعلام شروع خواندن پرونده به همراه وکیلیم به دفتر قاضی رفتیم او گفت این پرونده بیهوده پیچیده شده است. تنها قتل‌هایی اتفاق افتاده است و قاتلان اعتراف نیز کرده‌اند و مجازات خواهند شد و رو به من کرد و ادامه داد که در مورد خانواده شما حکم قصاص صادر خواهد شد که در صورت اجرای حکم قصاص برای قاتل مادران به حکم قانون موظف به پرداخت نیمی از دیه قاتل هستید.

این شیوه قاضی در اجرای عدالت بود در پرونده ملی قتل‌های سیاسی آذر ۷۷.

۱۰ روز به رونویسی از این پرونده چندین و چند جلدی که حتی شماره برگهای آن ردیف نبود و پر از شواهد زرد بند متهم و بازجو. اما در این پرونده همانگونه که بارها و بارها تکرار کرده‌ام ۷ نکته مهم و کلیدی بود که هیچ یک بدرستی دادرسی نشد.

یکی از آنکه متهمان این پرونده که کارکنان وزارت اطلاعات و امنیت بوده‌اند مدعی شده‌اند که حذف فیزیکی دگراندیشان جزء وظایف شغلی آنان بوده که از قتل‌های پاییز ۷۷ بارها اجرا شده است. مسئولان پرونده چنین اعترافهای هولناکی را نادیده گرفتند. دیگر اینکه دو متهم ردیف اول و دوم با ذکر دلایل و شواهد مدعی شده‌اند که دستور این قتل‌ها را از وزیر وقت اطلاعات گرفته‌اند که در این مورد نیز دادرسی لازم انجام نشد.

به فهرست طولانی وکلای ما به پرونده ترتیب اثری داده نشد. من خود دوبار به رئیس قوه قضائیه نامه نوشتم، اعتراض کردم، اما آنان قصدشان دادرسی نبود و سرانجام نیز در دادگاهی فرمایشی، پشت درهای بسته که ما بازماندگان قربانیان از به رسمیت شناختن و شرکت در آن سرباز زدیم.

گروهی مأمور اجرای قتل‌ها را به محاکمه کشیدند و پرونده را برای ما بستند، وکیل ما را زندانی کردند و وزیر وقت رأی برائت گرفت.

همزمان در دادگاهی شکوایه‌ای از سوی سه خانواده فروهر، مختاری و پوربند به کمیسیون اصل نود مجلس نوشیتیم. در نشست‌های حضوری در این کمیسیون توضیح اعتراض‌هایمان را دادیم. نمایندگان حاضر هر بار تعهد کردند که ما را در دادخواهی مان یاری دهند اما سرانجام در آخرین دیدار با رئیس این کمیسیون به من گفته شد که در تحقیقاتشان به کسانی برخورد کرده‌اند که توانایی احضار آنان را به مجلس برای پاسخگویی ندارند. هیچ پاسخ کتبی دریافت نکردیم.

سرانجام بایدگفت آنچه زیر نامه دادرسی در پیگیری قتل‌های سیاسی آذر ۷۷ انجام شد خود حقانیت دوباره‌ای است در حق

بیانیه ۲۳ اسفند

به نام خداوند جان و خرد

تسلیت

در ماهی که گذشت، جبهه ملی در ایران سه تن از یاران وفادار و دیرپای خود، آقایان **مهندس نظام الدین موحد، حسن خرمشاهی و جواد مادرشاهی** را از دست داد.

فقدان آنان را به خانواده های روانشادان و به هواداران جبهه ملی صمیمانه تسلیت می گوئیم.

نامشخص بردند و خانواده های فرهنگیان بسیاری را نگران و مضطرب نمودند. در شرایطی که شورای هماهنگی کانون های صنفی سراسر کشور و دیگر تشکل های فرهنگیان تاکنون همه ی راههای قانونی را رفته و به مقامات ارشد کشور نامه و شکایت فرستاده اند و از وزیر تا وکیل با همه مذاکره نموده اند و

چند سالیست که اغلب مسئولان وعده ی حل مشکلات معلمان رامی دهند و معمولاً نیز به فرهنگیان حق می دهند اما چرا به وعده هایشان عمل نمی کنند؟ به کدامین گناه صدها معلم در تهران و سراسر کشوررا دستگیر میکنند که اخبار دقیقی هم از آن ارائه نمی شود. کانون صنفی معلمان تهران قاطعانه از فعالیتهای صنفی و قانونی معلمان اعلام حمایت می کند و به طور جدی خواستار آزادی سریع همه ی معلمان و فعالان صنفی از جمله آقایان بهشتی، باغانی، قشقاوی، بدافی، نوراله اکبری، باقری، اکبری پروشی و اعضای هیئت مدیره ی کرمانشاه و تمام معلمانی است که امروز بازداشت شدند در غیر این صورت مسئولیت هرگونه اقدام به تجمع و تحصن و راهپیمایی از سوی معلمان را متوجه عاملان بازداشت و ضرب و شتم معلمان می دانند.

همکاران گرامی کانون صنفی معلمان ایران در برخورد با اتفاقاتی که روی داد تصمیمات زیر را اتخاذ نمود

۱- تحصن در مدرسه در روز پنج شنبه ۸۵/۱۲/۲۴

۲- در صورت آزاد نشدن معلمان دستگیر شده

تجمع در مقابل مجلس روز ۸۵/۱۲/۲۶

از تمامی همکاران می خواهیم با حداکثر توان به اطلاع رسانی به دیگر همکاران بپردازند.

منتظر اطلاعیه های بعدی ما باشید

کانون صنفی معلمان تهران (ایران)

اطلاعیه ی شماره یک**همکاران صبور، فرهنگیان فهیم، معلمان آگاه**

سپاس از حضور پر شور زنان و مردان معلم که در سراسر کشور در تجمعات حق طلبانه شرکت کردند. همکاران گرامی همانطور که مطلعید نمایندگان شورای هماهنگی کانون های صنفی سراسر کشور با توجه به وعده های داده شده روز سه شنبه ۸۵/۱۲/۲۲ مطابق برنامه ی پیشنهادی هیئت رئیسه ی مجلس در خانه ی ملت حاضر شدند اما متأسفانه مواجه با حضور چند تن از مسئولان نظامی و امنیتی و فقط یک نفر از طرف مجلس شدند که نتیجه ای از این جلسه حاصل نشد و حتی مسئولان حاضر ضمن تبشیر و تذبذیر از فعالیت های صنفی و تهدید معلمان و فعالان صنفی شرکت کننده در تجمعات؛ اجرای طرح پلکانی لایحه را به صورتی مبهم به عنوان تنها پاسخ به درخواست های قانونی فرهنگیان سراسر کشور عنوان کردند و حتی گفتند: معلمان عجله ای برای اجرای لایحه و افزایش حقوق نداشته باشند اما امروز چه شد؟ معلمانی که قصد داشتند برای دریافت پاسخ مطلوب نسبت به خواسته های قانونی و صنفی خود به صورتی آرام در مقابل خانه ی ملت جمع شوند تا خبر اقدامات مسئولان را برای رفع مشکلات و اجرای وعده ها به مدارس ببرند به صورت ناباورانه و غیر منتظره ای با برخورد های بسیار ناروا و خشن روبرو شدند که منجر به دستگیری تعداد زیادی از معلمان و فعالان صنفی گردید.

ملت بزرگوار، فرهنگیان صبور، حقوق دانان آگاه

بسیاری از معلمان شما را به جرم درخواست قانونی بر مبنای عمل به وعده ها و اجرای نظام هماهنگ پرداخت حقوق به شدت مورد ضرب و شتم قرار داده و وعده ای را دستگیر و برای مدتی نامعلوم به محل های

از هوشنگ ابتهاج «سایه»

نوروزتان پیروز

بقیه از ص ۱

گرامی می دارند بلکه در همه سرزمین های همجوار به ویژه در میان اقوام و ملت هایی که در حوزه فرهنگ ایران قرار می گیرند نیز همه ساله نخستین روز از آغاز بهار را جشن می گیرند.

از این رو، نوروز متعلق به همه مردمانی است که در گذشته طولانی و پر از نشیب و فراز خود دست در دست هم تاریخ پرافتخار و فرهنگ پر بار ایرانی را پدید آورده اند. بخش بزرگی از مردم هندوستان و پاکستان از دوران غزنویان با این جشن بزرگ آشنا شدند و به ویژه در دوران سلسله گورکانیان هند همواره آنرا با شکوه بسیار برگزار می کنند.

به همین گونه در میان پارسی زبانان آسیای مرکزی و از همه جا بیشتر در تاجیکستان از دیرباز آئین های نوروز با شکوه تمام برگزار شده و می شود و نیز در ازبکستان و قزاقستان و میان برخی از اقوام چین، در کاشغر و ختن در روز نخست بهار به مدت سه روز به پیشواز نوروز تاریخی می روند.

اقوام بزرگ گرد- در هر کجا که هستند - و مردم افغانستان در هر شرایط حتی ناگوار تاریخی از استقبال نوروز دست نکشیده و آن را جان پناهی برای رسیدن به پیروزی و تجدید دوران با عظمت گذشته نموده اند.

مردم ایران از روز تسلط استبداد مذهبی و سنت پرستان بیگانه بر ایران که با ملی گرایی و برگزاری آئین ها و جشن های ملی مخالف بوده اند و آغاز تاریخ ایران را از زمانی می دانند که عرب های شیر شتر و سوسمارخوار بر سرزمین اهورایی ما مسلط شده اند، مبارزه فرهنگی سنگینی را برای رسیدن به پیروزی سیاسی و تحقق آزادی آغاز نموده اند، آئین های نوروزی را - از شب چهارشنبه سوری تا مراسم سیزدهم فروردین - هر ساله با شکوه تر از سالهای پیش برگزار نموده اند تا جایی که بیگانه پرستان را مجبور به شناسایی این جشن بزرگ ملی کرده اند.

با امید اینکه این بار نیز ملت ما در رویارویی با رویداد تلخ استقرار استبداد مذهبی در پناه سنگر فرهنگ پر بار ملی به پایداری و بیکار خود دلیرانه ادامه داده و بر استبداد و خودکامگی برای همیشه نقطه پایان گذارد.

فرارسیدن نوروز باستانی و آغاز سال نو خورشیدی را به همه هم میهنان عزیز صمیمانه شادباش می گوئیم.

خوانندگان گرامی می توانند مطالب خود را جهت چاپ در نشریه جبهه ملی خراج کشور، به نشانی زیر بفرستند.
راه تماس با سازمان جوانان جبهه ملی خراج از کشور:
www.javanane-melli.de
info@javanane-melli.de

نشریه
جبهه ملی ایران
خراج کشور
با مسئولیت هوشنگ کردستانی زیر نظر
هیات تحریریه
هوشنگ کردستانی، مهندس مسعود هارون - مهدوی و
دکتر امیر هوشمند ممتاز هر ماه یک بار در خراج از
کشور انتشار می یابد

نوشتارهای با نام نویسنده در نشریه جبهه ملی ایران
خراج کشور، الزاماً نظر جبهه ملی ایران نیست.

غنچه های نیمه باز

بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک
شاخه های شسته، باران خورده، پاک
آسمان آبی و ابر سپید
برگهای سبز بید
عطر نرگس، رقص باد
نغمه شوق پرستوهای شاد
خلوت گرم کبوترهای مست ...

نرم نرمک می رسد اینک بهار
خوش بحال روزگار!

خوش بحال چشمه ها و دشت ها
خوش بحال دانه ها و سبزه ها
خوش بحال غنچه های نیمه باز
خوش بحال دختر میخک

- که می خندد باز -

خوش بحال جام لبریز از شراب
خوش بحال آفتاب

ای دل من، گر چه در این روزگار،
جامه رنگین نمی پوشی بکام،
ماده رنگین نمی بینی بجام،

نقل و سبزه در میان سفره نیست،
جامت، از آن می که می باید تهی است!
ای دریغ از من اگر هستم نسازد آفتاب
ای دریغ از ما اگر کامی نگیریم از بهار

گر نکوبی شیشه غم را به سنگ؛
هفت رنگش می شود هفتاد رنگ!

آزادی دین، زبان و بیان عقیده اصل جدایی ناپذیر پیشرفت و تجدد است